



در تاریخ و جغرافیای ایران همواره در مغرب حدود خوزستان، عربستان تابع حکومت مرکزی ایران وجود داشته که به اختلاف ایام فاصله آنجا از مرزهای غربی ایران بعد و قرب پیدا میکرده است.

اخیراً دیده و شنیده میشود افرادی کم اطلاع در یکی از کشورهای همسایه ایران وجود این عربستان را باخوزستان مجاور آن اشتباه کرده‌اند و بدون رعایت اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیائی حقایق مسلم را عمداً نادیده گرفته‌اند و این اسم را که در جنوب غربی کشور سابقه شناسائی و همسایگی طولانی داشته با نام خوزستان یکی پنداشته‌اند و در این باره به خود زحمت قلمفرسائی مقاله و رساله داده‌اند.

غرض ما اینک مباحثه و مناقشه در این موضوع نیست بلکه میخواهیم خوانندگان را به حقیقت مسلمی از تاریخ و جغرافیا آشنا سازیم و آن بیان تفاوتی است که میان مدلول عربستان با خوزستان وجود دارد.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرنال جاب علوم انسانی

## خوزستان و عربستان

از دوهزار و پانصد سال پیش که مقارن با آغاز سلطنت کابوجیه پسر کورش هخامنشی بوده تا دوران سلطنت نادرشاه ، ساتراپی و امارتی و ولایتی به نام عربستان در فهرست اسامی ساتراپیها و امارت‌نشینها و والی‌نشینهای ایران وجود داشته که به اختلاف زمان محل و موقع آن تفاوت پیدا میکرده است .

\* آقای استاد محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور .

بخش **ارابیا** یا **عربیه** و یا **عربستان** یکی از ساتراپیهای معروف عهد هخامنشیان بوده که ارتباط آن با ایران از عهد کابوچیه به بعد همواره برقرار و محل آن در مشرق مصر بوده و تقریباً با فلسطین و شبه جزیره سینای کنونی تطبیق میکرده است. چنانکه میدانیم در هیچیک از صورت نامهای ایالات دولت تابع هخامنشی که در مآخذهای یونانی و کتیبه‌های بابلی و عیلامی و پارسی و مصری وارد است از **کنعان** و **فلسطین** و **یهودیه** یا **جودا** برای این ناحیه نامی برده نشده که با وجود **ارابیا** یا این **عربستان** منافات داشته باشد. این نکته برای کسانی که حوادث سلطنت کورش را از روی لوحه‌های بابلی و تاریخ هرودوت فرا گرفته‌اند مسلم است که کورش بعد از فتح بابل و تسویه امور بین‌النهرین دیگر مجال آن را نیافت تا به آهنگ الحاق سوریه و فلسطین که بعد از مرگ نبوکد نصر به سرزمین مصر پیوسته شده بود به دولت خود از رود فرات بگذرد و به شام و فلسطین درآید و این دو ناحیه بازمانده از قلمرو دولت آشور و بابل را بر میراث حکومت پارس و انشان بیفزاید. بلکه او در اثر حوادث غیر مترقی که رو داد ناگزیر شد برای جلوگیری از تجاوز سکاها و شمال شرقی به خراسان و ماوراءالنهر بشتابد و اتفاق مرگ ناگهانی وی در صفاکارزار دیگر به او مهلت بازگشت به بابل برای تکمیل کار جمع‌آوری مرده‌ریگ نبوکد نصر و نابونید و سناخریب و آشوربانیپال نداد، بلکه این اقدام برای کابوچیه ولیعهد او و پادشاه **تین تیر** یا **بابل** باقی ماند. **کابوچیه** در سال ۵۲۶ ق. م. که سال جلوس او بود برای تکمیل فتوحات پدر به **فلسطین** درآمد و از امرای عرب این منطقه که سکنه بومی **کنعان** بودند و از سیاست تجاوزکارانه فرعون مصر رضایتی نداشتند برای فتح **مصر** کمک گرفت و به شرحی که هرودوت نقل میکند کابوچیه به نحو کامل از یاری امرای عرب فلسطین در تهیه وسائل حمله به مصر برخوردار شد.

از عهد **داریوش** بعد همواره در کتیبه‌ها نام **عربستان** یا **ارابیا** را در کنار **مودرا** یا **مصر** می‌نگریم و پژوهندگان تاریخ قدیم ایران، از راولینسن بعد همه عقیده دارند که این ایالت **عربستان** ایران یا **عربیه** و یا **ارابیا**، شامل شبه جزیره **سینا** و حوزه **رود اردن** تا شمال **حجاز** کنونی میشده و سوریه فعلی از آن خارج بوده است. پیش از آنکه راه ارتباط از **فرات** و سوریه به **مصر** پیوسته شود اهمیت این منطقه و خط ارتباط صحرائی آن در میان ایران و مصر مسلم بوده و در مواقع طغیان مصریان، ملوک عرب این ناحیه نسبت به تعهدات خود وفادار بودند. تا آنکه **اسکندر** چنانکه **یوسفیوس** نوشته است به کمک و دلالت دسته‌ای دیگر از سکنه فلسطین (یهودیان) مصر را

گرفت و در نتیجه دست حکومت ایران از عربستانی که مدت دو قرن نسبت به ایران، منطقه‌ای فرمانبردار و وفادار بود کوتاه شد. ترتیب ساتراپ‌بندی عهد هخامنشی در روزگار اسکندر و سلوکیان برهم خورد و شکل دیگری پیدا کرد و این ترتیب تازه تا عهد اشکانیان برقرار ماند.

تا آنکه دولت ساسانی نظام جدیدی از اداره و تشکیلات مملکتی برقرار ساخت. پیش از استقرار دولت ساسانی در ایران، سواحل جنوبی خلیج فارس و مشرق جزیره‌العرب تازه از دست سیاهان و عناصر نیره‌رنگ دیگری که در این منطقه، پیش از ورود عنصر ایرانی مستولی بودند، به کوشش حکومت اشکانی بیرون آمده و راه را برای مهاجرت قبایل عرب از جنوب غربی جزیره‌العرب به طرف شمال شرقی گشوده بود.

مقارن ظهور دولت ساسانی برخی از قبایل عرب با موافقت ایران در قسمتی از سواحل خلیج فارس سکونت گزیدند و بدین طریق آن فاصله طولانی که میان زمینهای عرب‌نشین با مرزهای ایران وجود داشت کوتاه گردیده و در مغرب خلیج فارس و بادیه‌ی مجاور سواد بین‌النهرین، امارت‌های عربی تازه‌ای بوجود آمد که اهم آنها امارت **بنی‌لخم** در حیره بود و امرای **مناذره** در آنجا از حمایت دولت ساسانی برخوردار بودند.

در فهرست ایالات تابع دولت ساسانی ایران که در کتیبه شاپوراز **کعبه زردشت** نقش رستم ثبت شده است نام **عربستانی** وجود دارد که در مغرب **خوزستان** و **میشان** و **بهمنشیر** گسترده بود.

در فهرست‌های قدیمتر نام **عربستان** یا **اراییای** دوره هخامنشی بعد از نام **آشور** و **بابل** قرار داشت ولی ترتیب نام عربستان دوره ساسانی بعد از ذکر نام **میشان** یا **«سن»** است و این خود نشان میدهد که جای عربستان ایران از مغرب و ساحل جنوب شرقی مدیترانه به سوی مشرق پیش‌آمده و فاصله آن از فلات ایران کوتاهتر شده بود.

این عربستانی که به عهد سلطنت شاپور اول در پایه بنای معروف به **کعبه زردشت** از آن نام برده‌اند به مرور زمان وسعت پیدا کرد چنانکه در عهد **خسرو انوشیروان** شامل سواحل غربی و جنوبی خلیج فارس و **یمامه** و **عمان** و **یمن** تا **حجاز** گردید.

امرای عربی که در ابتدا بر این نواحی از طرف ایران حکومت داشتند متدرجاً به حکام ایرانی‌نژاد تبدیل شدند. شدت اختلاط نژادهای بومی با اعراب و ایرانیان مهاجر، عنصر جدیدی در آنجا بوجود آورده بود که به اقتضای موقع در بیان اصل خود اختلاف

بیان میورزید و به اختلاف موقع خود را عرب و نبط و فارسی میشمرد. به تدریج در یمن و هجر و حیره مرزبانانی ایرانی نژاد رابط میان حکومت مرکزی و مردم منطقه شدند. در نواحی نزدیک به این مرزبانیها، مردم خوزستان و پارس سکونت داشتند.

پارسیها در این زمان به **گردها** از حیث زبان و اصالت نزدیکتر از **خوزستانیها** بودند. خوزستانیها یا **خوزیها** اولاد **هوجیها** یا **هوزیها** و **سوزیها** و یا **سوسیهای** قدیم بودند که اسم و محل شوشیهای باستانی را به ارث میبردند. این نام شوش در لهجههای متداول عصر ساسانی به صورتهای **سوس** و **سوز** و **هوز** و **هوج** و **خوز** تلفظ میشد، چنانکه نام شهر **اهواز** یا شهر **هوزها** را (در مأخذهای قدیمی) **هوجستان** و **اچار** که لهجهای از خوزستان بازار باشد نوشته اند. عربها **هوزی** یا **هوز** و **هوز** را که خوزی یا سوسی باشد به صورت جمعی **اهواز** در آورده بودند. چنانکه ترجمه محل **هوجستان** و **اچار** یا **خوزستان** بازار را بنابه شهادت حمزه در سنی ملوک الارض، **سوق-الاهواز** میخواندند که مختصر آن همین **اهواز** مصطلح امروز باشد. نکته ای که باید به خاطر سپرد این است که در میان این **اهواز** که ظاهراً جمع **هوز** و **خوز** و به احتمال قوی **مغرب هواز** و **هوز** باید باشد با ریشه **حوزه** و **حوز** و **حیازت** عربی هیچ رابطه اشتقاقی وجود ندارد، همان طور که شهر **حوزه** هم از حیث مبنای اشتقاقی با **هوز** و **اهواز** و **هوز** ارتباطی نداشته است.

در میان **خوزیهای** منسوب به خوزستان با **نبطیهای** مستعرب که سکنه عربستان عصر ساسانی بودند همواره نفرت و ملالت و خصومتی وجود داشت و اینان مردم خوزستان یا خوزی را به صفات و خصال نامطلوبی میستودند. این خود نشان میدهد آن ناسازگاری و ستیزه جوئی دیرینه ای که میان سکنه شوشن و **سوزان** یا **سوس** و **سوزای** قدیم با مردم **گلد** و سومر باستانی وجود داشت مبنای این ناسازگاری جدید شده بود و **عربها** و **نبطیهای** مستعرب سواد **بین النهرین**، **خوزیها** را به همان **دیده خصومت و نفرت روزگار اقتدار خودورناخونده** و **یا نارامسین** مینگریستند و تجربه های تلخ تاریخ گذشته نتوانسته بود درست ریشه این ناسازگاری را از بن برکند. علاوه بر این باید به یاد داشت که نام **خوزستان** به صورت **اواجیا**، و **اوازی** و **خوزستان** در طول مدت تاریخ سیاسی ایران به همین ناحیه ای گفته میشده که آن را امروز همانند عصر ساسانی **خوزستان** میگویند. چنانکه میدانیم نام **خوزستان** برای این ناحیه در تمام دوره اسلامی معروف و متداول بوده ولی نام و ناحیه ایالت **عربستان** عهد ساسانی پس از تغییر وضع کلی منطقه و بعد از الحاق آن به

اجزائی از سواد بین‌النهرین ، عراق خوانده شد که بعدها برای تمایز از ناحیه کوهستانی غربی ایران آن را عراق عرب می‌گفتند.

در کتابهای جغرافیا یا **مسالك الممالك** اصطخری و ابن حوقل و **احسن التقاسیم** مقدسی که تألیف آنها مربوط به صده چهارم هجری است عراق را در مغرب خوزستان مینویسند با حدودی تقریباً منطبق بر آنچه که بعدها در قرارداد **ارض روم** و رساله سرحدی میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران تحدید شده است. چنانکه میدانیم وضع این منطقه پیوسته دستخوش تحولاتی بود و در روزگار قدیم غالباً هر دو ناحیه از مرکز امری واحد اطاعت می‌کردند تا آنکه هجوم مغول مایه ویرانی هر دو ناحیه گردید و قبایل لر و ترک و عرب در خوزستان و عربستان همسایه غربی آن، جای مردم شهرهای متعدد را به‌زیر چادرها گرفتند. از این طوایف **افشارها** و **لرها** و **بختیاریها** و **خفاجه** و **کمیها** متوالیاً نیرومند و سرشناس شدند. ویرانی بندهای هفتگانه کارون و سد کرخه و آب‌بندهای دجله و فرات به‌مرور، وضع روی‌زمین و مجرای رودها را تغییر داد و این تفاوت وضع به‌پیشرفت ویرانی و پریشانی و صحرانشینی کمک می‌کرد. شاید کمال شدت این وضع، به روزگاری مربوط گردد که **امیر تیمور** بر هر دو ناحیه غلبه کرد و وسعت قلمرو سلطنت خود را در شمال و شرق و غرب تا ماوراء حدود دولتهای هخامنشی و ساسانی پیش برد. در این زمان باقیام سید محمد مشعشع از پروردگان مکتب تصوف سید محمد **نوربخش** و **خواجه علی صفوی** و دست‌پرورده فقهای شیعه نجف، در مغرب خوزستان و جنوب عراق قدرتی تازه با حکومتی جدید و قلمرو جدیدی بوجود آمد.

این حکومت نوزاد که به سلاح عقیده خاصی مجهز بود در میان قبایل عرب حوزه میان‌رود کرخه و دجله و فرات هواخواهان بسیاری بدست آورد و قسمت جنوبی بین‌النهرین تا جنوب کربلا و نجف را تصرف کرد. ضعف خانواده قراقویونلو و اولاد اوزن حسن آق قویونلو سبب شد که مشعشعیان اراضی مابین بصره و حویزه و نجف را اشغال کردند و از آن عربستانی بوجود آوردند که نسبت به عربستان عصر ساسانی پیش‌آمده‌تر بود. وقتی شاه اسماعیل آق قویونلوها را از میان برداشت و همه متصرفات این خانواده که عراق عرب جزئی از آن بود به صفویه منتقل گشت، این پیشوایان مشعشعی که خود سمت ریاست دین و دنیای اعراب **جزایر** را داشتند نسبت به شاه اسماعیل سرتسلیم فرود آوردند.

مقصود از **جزایر** ، اراضی آبخوست واقع در فاصله رودهای دجله و فرات در شمال **قرنه بصره** است که پس از شکست بندها و

گسترش آب درزروی زمین صورت جزیره‌ای یافته و به جزائر معروف شده بود. این جزائر با الجزایر شمال آفریقا (که امروز به غلط از روی تلفظ فرانسوی کلمه، الجزیره نامیده میشود) و جزائر مصب کارون و رودهای هندیان و خلف‌آباد تفاوت محل و موقع دارد. مرحوم سید نعمه‌الله جزایری از مردم عربزبان همین جزایر شمال بصره بوده است که بعد از غلبه عثمانیها بر منطقه و سختگیری حکام و مشایخ سنی بر اعراب شیعه جزایر، ناگزیر از عربستان به خوزستان هجرت کرد و در شوشتر اقامت گزید.

سادات شوشتری و جزایری و امام شوشتری در ایران و هند و عراق و انگلستان و آریتره و زنگبار، همه از احفاد همین سید نعمه‌الله جزایری هستند. مردم منطقه جزایر که پیش از صدۀ نهم هجری مسکن اعراب سنی بود از برکت حکومت آل مشعشع به تشیع گرائیدند. عربستان تابع موالی مشعشع که جز حویزه سایر اجزاء آن همه در داخل خاک عراق عرب قرار داشت، وقتی به دولت صفویه عرض تبعیت کرد، شاه صفوی به ملاحظه نسب سیادت و اعتقادات مذهبی سادات مشعشعی، به فرمانفرمای عربستان جدید لقب والی عربستان داد و او مانند والی گرجستان و والی کردستان و والی لرستان حق زدن جیقه و جلوس در حضور شاه را داشت.

خوزستان در این موقع به پنج بخش مجزا تقسیم شده بود.

- ۱ - در اقصی نقاط غربی، حویزه که مرکز حکومت والی عربستان بود.
- ۲ - دورق که شامل اراضی مصب رود کارون و خلف‌آباد میگردد.
- ۳ - زیدانات شامل زیدون و هندیان و بنادر مجاور آن تاماشور و ماشول یا ماچور که بعدها معشور شد.
- ۴ - بیگریگی کوهگیلویه که مشتمل بر بهبهان و رامهرمز باشد.
- ۵ - شوشتر و دزفول که هسته مرکزی خوزستان را در خود نگاه داشته بودند.

این وضع که از نظر تشکیلات همواره ملحوظ و محفوظ بود احیاناً با قدرت و ضعف شخصیت بیگریگیها و حکام و والیان تفاوت مییافت. مثلاً والی عربستان گاهی نسبت به دورق و زیدانات تجاوز میکرد و یا حکام شوشتر و دزفول بر عربستان و دورق برتری داشتند. در این میان وضع والی عربستان به اعتبار گسترش قلمرو ریاست او در جنوب عراق بادیگران تفاوتی داشت و رعایت جانب او در اصفهان از همه امرای کشور بیشتر ملحوظ میبود. بعد از عقد قرارداد معروف به مراد چهارم میان ایران و عثمانی که عراق را در دست گرفته بود و در نیمه صدۀ یازدهم صورت پذیرفت، در ظاهر حق دخالت والی عربستان در نواحی جنوب عراق سلب گردید.

ولی قدرت نفوذ خاندان موالی میان اعراب شیعه در آن ناحیه سبب شده بود که عثمانیها از تطبیق آن بر قلمرو ریاست والی در منطقه گسترش آب دجله و فرات عاجز ماندند. این نکته به افراسیاب پاشا و بعد از او حسین پاشا حاکم بصره و مضافات مجال اعلام استقلال و مقابله با مامورین عثمانی راداد. در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان، عصیان پاشای بصره حوزه قدرت والی عربستان را در عراق تا شمال شهر بصره پیش برد. تا آنکه مولی فرج الله در اوایل قرن دوازدهم هجری شهر بصره را از حسین پاشا حاکم آنجا تحویل گرفت و کلید آن را به اصفهان فرستاد. شاه سلطان حسین به احترام قرارداد ایران و عثمانی، کلید را با سفارتی به اسلامبول فرستاد و در نتیجه والی راناکزیر از عقب نشینی به درون مرزهای محدود و مقرر کرد. اندکی بعد از آن نادر در صدد برآمد همه قبایل شیعه عراق را زیر علم خود گرد آورد و بغداد و بصره را بگشاید. اما قدرت مولی عبدالرضا خان والی حویزه در این موقع به درجه يك مأمور عادی تنزل پیدا کرده بود در صورتیکه سابقه حق امارت او بر قسمتی از اراضی عراق برای نادر عذر حمله برای تصرف بصره را فراهم آورد. تا آنکه شد آنچه نباید بشود و نادر ناگزیر گردید قرارداد مراد چهارم را تجدید و در ضمن عهدنامه ۱۱۶۰ مراعات آن را تعهد کند. بعد از نادر دیگر موضوع عربستان در قلمرو سیادت ایران منتفی گردید. تا آنکه کریم خان برای حفظ سابقه حقوق موالی در این منطقه، شهر بصره را گرفت و پیش از آنکه از راه قرنه آن را به حویزه مرتبط سازد، آنجا را تخلیه کرد و از دست داد. زیرا سران قبایل منتفک و لام که در دوره نادر به اعتبار بستگی روحی به مشعشعیان کمر خدمت دولت ایران را بسته و در نتیجه زیانهای را متحمل شده بودند در این موقع چون اعتماد به دوام وضع جدید از میان برداشته شده بود، اینان هم به هواخواهی ترکها با کریم خان درآویختند. موالی هم قدرت سابق خود را با قلمرو گسترده عربستان زیر فرمان خویش از دست داده و **موالی حویزه** شده بودند.

با ظهور قاجاریه فصل سوم از جغرافیای تاریخی عربستان ایران به پایان رسید و دیگر برای ایران امکان دخالتی در مسائل مربوط به جنوب عراق در زیر نام عربستان ایران میسر نگردید. در اینجا باید مطلبی را برگفته‌ها افزود و آن موضوع سختگیری و بی‌رحمی مامورین سیاسی عثمانی نسبت به قبایل شیعه جنوب عراق بود به تلافی آن که به روزگار نادر موجبات وحشت عثمانی را فراهم آورده بودند. این قبایل که قبلاً پس از انعقاد قرارداد مراد چهارم احیاناً ناگزیر از ترک وطن و مهاجرت به ایران و یا کناره‌جویی

از عشیره اصلی خود میشدند و به مناسبت هم مذهبی مورد نوازش و مساعدت دولت صفویه قرار می گرفتند و در موقع انتقال به آنان به ایران در نقاط مختلف کشور مسکن و وسیله معیشت میدادند. مانند کعبیهای خوزستان و عامریهای اردستان و طیس و سمنان و کرمان و خزیمه های ترشیز و قهستان و شیبانیهای قاینات و کاشان و فارس. احياناً به اراضی اعطائی از طرف حکومت که اختصاص به این پناهندگان سیاسی شیعه یافته بود نام عربخانه (در مشرق بیرجند) و عربستان (در شمال غربی اصفهان) داده میشد ولی در خوزستان چنین عنوانی بکار برده نمیشد و مهاجران به نام رودهائی منسوب میشدند که در مصب آنها پروانه اقامت یافته بودند مانند قبایل کارون، کرخه و دورق و جراحی .

کعبیها که بیش از دیگران چوب طرفداری از نادری را خورده بودند با طوایف وابسته به خود دیرتر از طوایف دیگر از دولت اجازه یافتند که در حدود مصب قدیم و جدید رود کارون توقف بکنند و به زراعت پردازند . اینان که از بدرفتاری و بداندیشی قبایل سنی و حکام عثمانی بصره به جان آمده بودند همواره قدر این محبت و نوازش دولت ایران را خوب می شناختند و وظیفه مرزبانی کشور را در آن قسمت بر عهده می گرفتند . چنانکه فداکاریهای شیخ جابر خان مرزبان عهد محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه، برای نگهبانی مرزها طوری حسد عثمانیها را برانگیخت که قتل عام و غارت بندرنوساز محمره را مرتکب شدند. ولی این تاخت و تازها در اراده و ارادتمندی کعبیها نسبت به سرزمین میزبان و وطن جدید و مردم هم مذهب ایشان فتوری ایجاد نکرد بلکه بعدها پسر جابر شیخ خزعل هم از این سیره خانوادگی پیروی میکرد .

خزعل در جنبش مشروطه و بعد در تغییر اوضاع مملکت موقع شناسی به خرج داد و پس از جانبداری کوتاهی که از احمد شاه کرد همینکه اطمینان از سقوط حتمی قاجاریه یافت نسبت به حکومت جدید مرکزی اظهار انقیاد کرد و از فیلیه به تهران آمد و تا پایان عمر طولانی خود در تهران به حرمت میزیست .

خوزستان در دوره قاجاریه به همان منوال عصر صفوی تا دوره مشروطه مجزا بود و شوشتر و دزفول از بهبهان و رامهرمز و حویزه و دورق و هندیان و اهواز جداگانه اداره میشد و هر یک مرجع اداری خاصی داشتند .

در دوره مشروطه این اجزاء بعد از ششصد سال پراکندگی دوباره به یکدیگر پیوست و زیر نام خوزستان که در همه ماخذهای جغرافیای اسلامی از ابن خردادبه و ابن رسته و اصطخری و مقدسی



و ابن حوقل گرفته تا **یاقوت حموی** نام خاص همین ولایت بودایالتی و استانی از تشکیلات کشور را دربرگرفت. در دوره صفوی چنانکه اشاره شد نام **خوزستان** در فهرست تشکیلات جمع و خرج مملکتی محفوظ بود و حاصل ارقام درآمد و مصرف اجزاء متفرقه این منطقه پراکنده را زیر نام **خوزستان** ثبت میکردند.

در مقاله دوم از تذکره الملوك که دستورالعمل رسمی مملکت ایران محسوب میشود و مینورسکی آنرا از کتابخانه‌های اسلامبول بدست آورد و به چاپ رسانید، بعد از ذکر مواجب امراء و حکام و ملازمان در ذیل خلاصه مداخل و مخارج ولایات ایران، بعد از **کرمان** نام **خوزستان** را مینویسد و مداخل، یعنی مالیات مقرر آن را یکصد و هفده هزار و ششصد و بیست و نه تومان و پنج هزار و هشتصد دینار نقد و چهار دست بازشکاری می‌آورد و این خود نشان میدهد که حویزه مرکز عربستان قدیم و شوشتر و دزفول و بهبهان و زیدون و هندیان و دورق با وجود تجزیه اداری در دفاتر رسمی دخل و خرج مملکتی زیر نام اصلی جامع خود **خوزستان** ذکر میشدند.

بنابراین **خوزستان** یعنی سرزمین **خوزها** از روزگار پادشاهی شاپور اول یعنی قریب هزار و هشتصد سال پیش بدینطرف، بدون انقطاع و بطرز پیوسته نام همین منطقه‌ای بوده که امروز هم در جای دیرین خود بدون تغییری قرار دارد.

اما **عربستان ایران** چنانکه عرض شد شامل نواحی مختلفی بوده که به اعتبار زمانهای مختلف اختلاف محل پیدا میکرده و به تدریج از کناره ترعه سوئز در مغرب شبه جزیره سینا، تا مصب رود کرخه در هورالعظیم کشیده شده بود و امروز که آخرین قلمرو مصداق آنرا ضمیمه ولایات جنوبی عراق مینگریم جز اسم بی‌رسمی از آن در عرصه جغرافیای تاریخی سراغ نداریم.

۱۳۵۱/۱۲/۲

## گذر راست رو

گفت نقشت همه کتر است چرا؟  
عیب نقاش میکنی. هشدار!  
تو زمن راه راست رفتن خواه

ابلهی دید اشتری بچرا  
گفت اشتر، که اندرین پیکار  
در کثر من مکن بعیب نگاه

حکیم سنائی غزنوی قرن ششم